



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ فروردین ۱۴۰۰

مصادف با: ۲۴ شعبان ۱۴۴۲

جلسه: ۱۰۰

موضوع کلی: نکاح

موضوع جزئی: مسئله ۲۳- تمهه: بررسی مشروعیت الزام به حجاب در حکومت اسلامی -

ادله: دلیل دوم (آیات) آیه اول و بررسی آن

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله مشروعیت الزام به حجاب در حکومت اسلامی بود. دلیل اول و پنج اشکال متوجه به این دلیل را مورد بررسی و رسیدگی قرار دادیم؛ نتیجه این شد که به نظر ما این دلیل قابلیت استدلال برای اثبات مشروعیت الزام را دارد. البته اگر این دلیل را مقدم کردیم، برای آن بود که قبلش سخن از اهداف میانی و غایی حکومت اسلامی بود؛ لذا تناسب آن بحث با بررسی ادله اقتضا می‌کرد این دلیل را مقدم کنیم، و الا شاید از نظر اهمیت در رتبه‌ای نبود که مقدم بر سایر ادله ذکر شود.

دلیل دوم

دلیل دوم آیاتی از قرآن کریم است؛ به چند آیه برای اثبات مشروعیت الزام تمسک شده یا ممکن است تمسک شود. از جمله:

آیه اول

آیه اول آیه‌ای است که در جلسه گذشته هم به آن اشاره کردیم، یعنی آیه ۴۱ سوره حج: «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»، کسانی که اگر در روی زمین قدرت پیدا کنند، اقامه صلاة می‌کنند و زکات می‌دهند و مردم را به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می‌دارند. تقریب استدلال به این آیه در جلسه قبل هم اشاره شد؛ این آیه در واقع به مناسبت قدرت پیدا کردن مسلمانان در مدینه نازل شده است؛ لذا کأن برای مسلمانان که یک امکانات نظامی، سیاسی، اجتماعی پیدا کرده بودند، خداوند متعال یک نقشه راهی را معین کرده که حالا که این قدرت پیدا شده، قانون و قاعده این است که اگر کسانی مکنت و قدرت و سلطنت پیدا کردند، این کارها را باید انجام دهند؛ اقامه نماز کنند، زکات بپا دارند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

البته اینکه این امور بر قدرت یافتن مسلمانان مترتب شده و وظیفه‌ای را بر صاحبان قدرت و مکنت قرار داده، این یک چیزی است که مسلماً از این آیه فهمیده می‌شود؛ در این اختلافی نیست که بالاخره قدرت و مکنت اگر در دست مسلمانان قرار گرفت یک وظیفه و تکلیف خاصی برای اجرای اوامر و دستورات خداوند به عهده آنها می‌آید. درست است که در این آیه سخن از صلاة، زکات و امر به معروف و نهی از منکر به میان آمده اما این امور خصوصیتی ندارد؛ شاید ذکر این امور از باب اهمیت بود که این امور دارد. خود امر به معروف و نهی از منکر یک مسأله مهمی است؛ زکات به عنوان اینکه پشتوانه و زیربنای اداره مالی جامعه است مهم است؛ نماز هم به عنوان سمبل یاد و تسلیم و بندگی در برابر خداوند است. اما خصوصیتی برای این امور نیست؛ یعنی حتماً اگر مسلمین مکنت پیدا کردند جلوی شراب‌خواری را باید بگیرند؛ البته این جزء منکراتی است که باید نهی شود. نماز و زکات همیشه در قرآن همراه هم ذکر شده‌اند ولی امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی امر به واجبات و نهی

از محرمات؛ منکرها توسط اینها مورد نهی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر یک وقت ما امر به معروف و نهی از منکر را در یک دایره خاصی قرار می‌دهیم و آن را محدود می‌کنیم، آن وقت جای این سؤال هست که چرا فقط سخن از اقامه نماز و ایتاء زکات و امر به معروف و نهی از منکر به میان آمده است؟ آن وقت اینجا می‌گوییم اینها خصوصیت ندارد. یک وقت می‌گوییم اساساً امر به معروف و نهی از منکر درست است خودش به یک معنا در عداد سایر تکالیف است اما با توجه به اینکه معروف و منکر یک معنای وسیعی دارد و همه واجبات و محرمات را به خصوص در صحنه اجتماع در برمی‌گیرد، لذا کثیری از دستورات خداوند در این چهارچوب واقع می‌شود. بله، ممکن است کسی در خفا و پنهانی یک منکری را مرتکب شود که در اینجا اصلاً دستور به نهی از آن داده نشده است. وقتی بحث امر به معروف و نهی از منکر به میان می‌آید یعنی آن چیزهایی که در مرئی و منظر دیگران واقع می‌شود و شما می‌بینید، باید جلوی آن گرفته شود.

بنابراین اینکه آیه بخواهد مقصور و محصور در این دو سه مورد شود و بگوییم بقیه را شامل نمی‌شود، این خلاف ظاهر آیه است. آیه می‌خواهد بگوید دستورات الهی، آن چیزهایی که خداوند به آنها امر کرده یا نهی کرده، اینها همه توسط صاحبان مکنت و قدرت باید تعقیب شود. طبیعتاً حجاب هم یکی از آن اوامر و بی‌حجابی یکی از آن نواهی است که حتماً از ناحیه مسلمین باید مورد توجه قرار بگیرد در صورت مکنت و قدرت. البته اینجا توجه داشته باشید که یکی از ادله‌ای که بعداً ذکر خواهیم کرد، ادله نهی از منکر است که آن مستقلاً و رأساً خودش مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ ما فعلاً اینجا به این آیه از این جهت استدلال می‌کنیم که در صورت قدرت و مکنت (که همان حکومت است)، یعنی از منظر قدرت یافتن و حاکمیت و سیطره، می‌بایست به دنبال اجرای این احکام باشند. پس این آیه اختصاص به این امور ندارد و حجاب را هم به طور طبیعی دربرمی‌گیرد، مخصوصاً با توجه به اینکه یک عملی است که دارای اثر اجتماعی است.

لکن مهم این است که این آیه چه دلالتی بر الزام و مشروعیت الزام دارد؛ این همان نکته اصلی است که باید به آن توجه کرد. چون در بخش اول شاید خیلی اختلافی نباشد در اینکه بالاخره حاکمیت و قدرت برای بسط معروف و جلوگیری از منکر، برای بسط نماز، زکات و به طور کلی واجبات باید برنامه‌ریزی کند. مهم این است که آیا این دلالت بر الزام هم دارد یا نه. آنچه که اینجا می‌توانیم بگوییم این است که بالاخره اقامة الصلاة می‌تواند به معنای آماده کردن زمینه‌های نماز باشد. اقامه در آیات دیگر هم آمده و به معنای برپا داشتن است؛ اگر کسی به محلی برود و دیگران را تشویق کند به نماز، فرهنگ‌سازی کند، مسجد بسازد، نماز جماعت برپا کند، اینها همه از مصادیق اقامة الصلاة است. در مورد نماز واقع این است که اساساً الزامی از آن استفاده نمی‌شود.

سؤال:

استاد: اقامه یک امر در اجتماع است؛ یعنی همگانی کردن نماز. اقامه غیر از خواندن نماز است؛ اقامة الصلاة و برپا داشتن به این معناست که نماز در جامعه تبدیل به یک فرهنگ شود، زمینه‌سازی برای آن انجام شود. برپا کردن نماز غیر از نماز خواندن است. لذا اقامة الصلاة دیگر یک امر فردی نیست. اقامه یعنی ترویج نماز در متن اجتماع. ... اینجا اقامة الصلاة به این معنا نیست که شما برای نماز الزام کنید.

در مورد زکات می‌گوید اینها ایتاء الزکاة دارند. اینجا نسبت به زکات دو احتمال وجود دارد؛ ممکن است بگوییم بحث پرداخت زکات یک چیزی است که از ناحیه صاحبان قدرت و مکتب باید انجام شود اما این الزام در دلش نهفته نیست. این می‌گوید زکات می‌دهند؛ زکات دادن یک امر است، پرداخت کردن زکات یک امر است؛ یک وقت مسأله اخذ زکات است، جباية الزکاة است، اینکه اینها بالاخره از مردم زکات می‌گیرند. ظاهر این آیه در تعبیر «آتوا الزکاة» این است که اینها زکات می‌دهند؛ بحث اخذ زکات نیست؛ قدرت و مکتب پیدا کنند زکات می‌دهند. باز اینجا به نظر می‌آید الزام از آن استفاده نمی‌شود. برخی البته معتقدند در باب زکات هم الزام به نوعی از آن استفاده شود. «آتوا الزکاة» می‌گوید وقتی اینها مکتب پیدا کردند برای ایتاء الزکاة، یعنی اینها دیگران را ملزم می‌کنند به ایتاء الزکاة، ولی این از آیه فهمیده نمی‌شود.

اما مسأله نهی از منکر؛ اینجا مسأله امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک تکلیف فردی مطرح نیست. اساساً فرق این آیه با سایر آیاتی که امر به صلاة کرده، امر به ایتاء زکات کرده، امر به معروف و نهی از منکر کرده همین است که اینجا کأن تکلیف متوجه یک جمع دارای قدرت و مکتب و سلطنت است. اینجا دیگر بحث تکلیف فردی مطرح نیست. می‌گوید اگر اینها مکتب پیدا کنند این کار را می‌کنند. طبیعی است مؤمنان و مسلمانان اگر بخواهند براساس مکتب و قدرت‌شان امر به معروف و نهی از منکر کنند، یعنی در واقع به اجرای این احکام و تکالیف و تحقق معروف‌ها و جلوگیری از منکر از آن منظر و زاویه مبادرت می‌کنند؛ بحث عمل به یک تکلیف فردی نیست. این در واقع وقتی از منظر حاکمیت و حکومت و قدرت و سلطنت باشد، طبیعتاً متفاوت می‌شود با یک تکلیف فردی. تکلیفی که یک حاکم و والی برای نهی از منکر دارد این صرفاً نهی قولی نیست؛ نهی اعم از قولی و لسانی است؛ حالا با آن مراتب و شرایطی که در جای خودش ذکر شده است. ما ادله نهی از منکر را جداگانه بررسی می‌کنیم. می‌خواهیم این را بگوییم که «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ... وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» اقتضا می‌کند که این صاحبان مکتب در روی زمین وقتی که قدرت و مکتب پیدا کنند براساس آن قدرت و مکتبشان نهی از منکر می‌کنند و این اعم از قولی و عملی است. یعنی می‌توانند جلوی منکرات را بگیرند. این اطلاق دارد و حتی شامل الزام هم می‌شود. تأکیداً عرض می‌کنم که اینکه الزام در چه مرتبه و مرحله‌ای و به چه کیفیتی و در چه شرایطی واقع شود، اینها همه از بحث ما خارج است؛ ما اصل این مشروعیت را می‌خواهیم از این آیه استفاده کنیم.

لذا اینکه یک اشکالاتی بعضاً می‌شود که اینجا اساساً هیچ دلالتی بر الزام ندارد، نه، اتفاقاً این دلالت بر الزام دارد. تکیه ما روی دو جهت بود؛ اولاً این آیه از حیث شمول به همه تکالیف و احکام تقریباً می‌توانیم بگوییم این شمول را دارد. ثانیاً اگر در رابطه با صلاة و زکات دلالت بر الزام نداشته باشد، اما در مورد امر به معروف و نهی از منکر، این الزام هست.

سؤال:

استاد: وقتی مخاطب این آیه صاحبان مکتب هستند ... به چه دلیل می‌گویید نمی‌تواند الزام کند؟ انتظار از مسلمین به این اعتبار و از این منظر در حقیقت دارد یک وظیفه خاصی را به عهده اینها می‌گذارد که این کارها را انجام دهند. اینکه ما فقط بگوییم این آیه در مقام ترغیب و ارشاد است، این اشکال است. برخی اشکال کرده‌اند که این آیه اساساً دلالت بر الزام ندارد؛ آنچه از این آیه فهمیده می‌شود به قرینه اقامة الصلاة که به معنای برپا داشتن نماز است و اینکه فقط می‌گوید باید برای تحقق این امور و دستورات خداوند کوشیده شود، اقامه نماز شود؛ وقتی صاحب قدرت باشند دیگر کسی مزاحم آنها نیست و مانعی در برابر

آنها نیست و نباید در این امور کوتاهی کنند. این بدین معناست که امکانات فراهم کنند، مسجد بسازند، جماعت برقرار کنند. به هر حال این کارها را انجام دهند و ترغیب کنند و ارشاد کنند این جماعت را برای اینکه در جامعه این فضا را فراهم کنند و جامعه یک جامعه دینی شود و کم کم احکام و دستورات الهی تحقق پیدا کند؛ این دلالت بر الزام نمی‌کند. مهم‌ترین اشکالی که در مورد این آیه مطرح می‌شود، همین است. ... من می‌خواهم بگویم این آیه اطلاق دارد. ... آیه تکلیف و وظیفه‌ای را متوجه صاحبان مکتب و سلطنت و قدرت می‌کند؛ حالا این قدرت مالی است، سیاسی و نظامی است، بالاخره مجموعه اینهاست. وقتی به حاکمیت یک دستوری می‌دهد، یعنی شما وظیفه دارید برای ترویج این امور و برپا و احیاء دستورات خداوند بکوشید و تلاش کنید. اینجا دیگر اطلاق این تکلیف اقتضا می‌کند که او را محدود به فرهنگ‌سازی و آماده‌سازی و زمینه‌سازی نکنیم. ما می‌گوییم این اختیار برای حکومت و حاکمیت وجود دارد که برای ترویج این امور، برای تحقق این امور تلاش کند. این ممکن است یک جا با الزام این کار را بکند و یک جا نیازی به الزام نباشد؛ می‌گوییم از این حیث اطلاق دارد. یعنی شما باید برای تحقق این امور تلاش کنید. هدف این است که این جامعه یک جامعه دینی شود. ما نمی‌گوییم در همه این موارد باید الزام کند، و نه می‌گوییم که هیچ کجا نمی‌تواند الزام کند. ما می‌گوییم از این حیث دست صاحبان مکتب باز است؛ این آیه حق الزام را به حاکمان می‌دهد، نه اینکه بخواهد بگوید حتماً با الزام این کار را بکنید. می‌گوید صاحبان مکتب این کار را انجام دهند؛ اطلاق این آیه این اقتضا را دارد. ما اسمش را اطلاق مقامی بگذاریم و اطلاق لفظی نگوئیم، این اقتضا می‌کند که حق و اختیار الزام هم در این امور داشته باشد. اینجا اصل این حق را بیان می‌کند، اما کیفیت و چگونگی آن، چیزهایی است که در مقام بیان آن نیست.

سؤال:

استاد: اطلاق از حیث روش‌های استفاده از مکتب، از این حیث اطلاق دارد. ... می‌خواهد از قدرت و مکتب بگوید که شما باید این کار را بکنید. ... به نظر ما از این آیه می‌شود استفاده کرد.

شرح رساله الحقوق

عرض کردیم اولین حقی که برای زبان در این کلام نورانی امام سجاده (ع) نقل شده، «فَاكْرَأْمُهُ عَنِ الْخَنَى»، بزرگداشت زبان از بدگویی و بدزبانی؛ یعنی زبان نباید بدگو و بدزبان باشد. به همین مناسبت گفتیم به برخی از مصادیق رایج و مهم بدزبانی اشاره می‌کنیم که آثار مخربی در جامعه دارد. اولین مورد غیبت بود که اجمالاً مطالبی در مورد آن گفته شد.

۲. دروغ

دومین مورد، کذب و دروغ است. ما اینجا اگر بخواهیم درباره هر یک از این مصادیق بحث‌های متنوعی که می‌توان اینجا مطرح کرد سخن بگوییم، خیلی به درازا می‌کشد. فرض بفرمایید غیبت آثاری دارد، دروغ آثاری دارد؛ بخواهیم از آثار غیبت بحث کنیم، از منشأ غیبت و دروغ بحث کنیم، اینکه مثلاً در دنیا و آخرت چه عوارضی دارد، بحث‌های زیادی می‌شود در اینجا مطرح کرد؛ لذا بیشتر به تبیین اهمیت و جایگاه دروغ در بین سایر گناهان اشاره خواهیم کرد. دروغ معنایش معلوم است؛ یعنی خلاف‌گویی، یعنی چیزی را که انسان می‌داند برخلاف واقع است و با اعتقاد به خلاف واقع، آن را بگوید. الان مثلاً فرض کنید کسی می‌داند که در اتاق دیگر، کسی نیست اما می‌گوید یک نفر در آن اتاق هست. شاید کمتر گناهی و کمتر زشتی مثل دروغ

در آموزه‌های دینی به عنوان محور شرّ و بدی قرار گرفته باشد. همسان قرار دادن دروغ‌گفتن با بی‌ایمانی، این هم در آیه قرآن و هم در روایات وجود دارد. اینکه دروغ در حقیقت نشانه بی‌بهره بودن از ایمان است؛ در کلمات متعددی از پیامبر و معصومین (ع) ذکر شده است؛ در قرآن هم به این موضوع اشاره شده است. این حقیقت که دروغ در واقع کأن با ایمان در تضاد است، اینها با هم ناسازگار هستند. دروغگو بهره‌ای از ایمان ندارد؛ زناکار می‌تواند بهره‌ای از ایمان داشته باشد اما دروغگو بهره‌ای از ایمان ندارد و فرقی هم نمی‌کند دروغ شوخی باشد یا جدی، مطالبی است که در آموزه‌های دینی فراوان است.

ناسازگاری دروغ با ایمان

در روایتی از رسول گرامی اسلام (ص) آمده که می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ لَهُ (ص) الْمُؤْمِنُ يُزْنِي»، آیا ممکن است مؤمن زنا کند؟ «قَالَ (ص) قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ»، گاهی این چنین است؛ یعنی ممکن است مؤمنی دچار این اشتباه و لغزش شود. «قَالَ الْمُؤْمِنُ يَسْرِقُ»، آیا مؤمن ممکن است دزدی کند؟ «قَالَ (ص) قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ»، گاهی پیش می‌آید و ممکن است مؤمن سرقت کند. «قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ قَالَ (ص) لَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»،^۱ بعد سؤال کرد که ای رسول خدا، آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ حضرت فرمود ممکن نیست مؤمن دروغ بگوید؛ بعد استناد می‌کند به این آیه قرآن که فرمود تنها کسانی دروغ می‌گویند که ایمان نیاورده‌اند. این مشتمل بر سخن رسول خدا (ص) و استناد ایشان به آیه قرآن است که اساساً امکان ندارد دروغ با ایمان جمع شود؛ این معنایش آن نیست که خدای نکرده کسی بگوید که من دروغ نمی‌گویم ولی آنها را مرتکب می‌شوم؛ گناه، گناه است. اینجا می‌خواهد اهمیت و جایگاه دروغ را در بین گناهان و زشتی‌ها و قبائح مورد اشاره قرار دهد.

ما این حقیقت را در کلمات بسیاری از معصومین (ع) می‌بینیم مورد تأکید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْكُذْبَ جِدَّةً وَ هَزْلَهُ»،^۲ هیچ بنده‌ای حقیقت و طعم ایمان را نمی‌چشد مگر اینکه از دروغ بپرهیزد، چه شوخی و چه جدی. دروغ اعم از شوخی و جدی را به عنوان یک مانع در برابر ایمان و رسوخ ایمان در وجود انسان معرفی کرده است. ما این تعبیر را درباره سایر گناهان به این شکل نمی‌بینیم. بله، بعضی از تعبیر هست که فرض بفرمایید حسد، ایمان را می‌برد همانطور که آتش هیزم را می‌سوزاند، با همان سرعت. یعنی می‌تواند ایمان در وجود کسی جمع شود، وقتی حسادت می‌آید آن را از بین می‌برد. اینها مراتب دارد ولی امکان ندارد کسی دروغ بگوید و اهل دروغ باشد حتی به شوخی، و در عین حال بگوییم ایمان در وجود او رسوخ کرده است.

دروغ کلید همه پلیدی‌ها

اینکه ما می‌بینیم در روایات دروغ به عنوان مفتاح سایر گناهان قرار داده شده برای همین است؛ وقتی دروغ با ایمان قابل جمع نباشد، وقتی ریشه ایمان را بسوزاند، طبیعتاً ارتکاب سایر زشتی‌ها و گناهان برای انسان راحت می‌شود. امام عسکری (ع) می‌فرماید: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ، وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذْبُ»،^۳ همه زشتی‌ها و پلیدی‌ها در یک خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن خانه دروغ است. چطور می‌شود کذب کلید همه بدی‌ها باشد؟ اینکه مثلاً گفته می‌شود «عِلَّةُ الْكُذْبِ أَقْبَحُ

۱. بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، ح ۴۷.

۲. محاسن، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۳۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۲۶۲، ح ۴۱.

۳. مستدرک، ج ۹، ص ۸۵، ح ۱۰۲۸۷.

عَلَّة»^۴ بیماری دروغ زشت‌ترین بیماری‌هاست، بدترین بیماری‌هاست. اولاً کذب بیماری است؛ کسی که اهل دروغ است، بیمار است و بیماری روحی دارد؛ این بیماری بدترین بیماری‌هاست. اینها تعابیری است که در واقع دارد چهره واقعی دروغ را بیان می‌کند. اینکه کذب و دروغ بدترین بیماری است؛ اینکه کلید همه شرور و بدی‌هاست، اینکه از شراب بدتر است، در بعضی از روایات دارد که شراب چه آثار و مفسدی دارد و کذب از شراب بدتر است؛ اینها همه دارد یک حقیقتی را به ما نشان می‌دهد؛ بهتر از این می‌شود این زشتی و پلیدی را ترسیم کرد؟ اینکه دروغگو در واقع سرانجامش به آتش دوزخ خواهد بود؛ این سخن رسول خداست که می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ»،^۵ انگار دروازه همه پلیدی‌هاست. چطور است که دروغ با این همه زشتی و با این همه پلیدی و با این قبحی که دارد، اما نزد ما عادی‌ترین امور است؛ انگار نه انگار؛ دروغ را می‌گوییم و می‌شنویم، نه نسبت به شنیدن دروغ حساسیت داریم و نه خودمان در گفتنش حساسیتی داریم. آن وقت شما حساب کنید که اگر این تبدیل به یک رفتار فراگیر در جامعه شود، این جامعه باطنش چیست؟ این جامعه باطنش انباشته از پلیدی است؛ وقتی دروغ عادی شود، یعنی گناهان دیگر هم عادی می‌شود. وقتی دروغ زشت شمرده نشود، یعنی همه بدی‌ها در اجتماع انباشته شده است. وقتی دروغ عادی شود معنایش این است که جامعه ما یک جامعه ضعیف‌الایمان یا بی‌ایمان است. آن وقت ما از جامعه بی‌ایمان و پرشده و مملو از زشتی و پلیدی، جامعه آکنده از بدی‌ها چه انتظاری داریم؟ ادامه بحث را جلسات آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۴. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۳۱.

۵. جامع الاخبار، ص ۴۱۷، ح ۱۳۵۷.